

فلسفه ایقور

(قسمت دوم)

« لذت »

فیزیک ایقور بطریقی که مشروح افتاد ، پایه و بنیاد علم اخلاق اوست ؛ در حقیقت اشتغالات علمی باعث حکومین جهان بینی ایقور نشده ، بلکه بیشتر اشتغالات اخلاقی بوده که فیلسوف یونانی را به ایراد چنین عقاید در باب دین کشانده .

ایقور معتقد بوده که بهره گیری از لذات خاص انسان است ، منتهی روح انسانی باید آرام و عاری از ترس و تشویش باشد ، تا بتواند بدرستی از آن بهره مند گردد و هدف فیلسوف یونانی نشان دادن راهی است به بشر برای رسیدن باین منظور . نظر فلسفی ایقور در مورد جهان روی این اصل است که خواسته بوسیله آن بشر را قانع کند و روح را از ترسی که باعث آزرده گی او می شود ، جدا سازد ، این ترسی که ایقور می خواهد از بین ببرد ، ترسی است که حاصل از مذهب است ، علت هول و وحشتی که روح انسانی را آزار می دهد ، این است که ما خیال می کنیم خدایان ممکن است برس خشم آیند و یا این که روح بعد از مرگ عقاب و جزا بیند .

ایقور خیال می کند که دو اصل مشروح در فیزیک او دو ترس بزرگ حاصل از مذهب ترس از خدایان و تشویش از مرگ را از میان می برد . ترس از خدا بادرست فهمیدن طبیعت کائنات منتفی می گردد ، دیدیم که خدایان عامل هیچگونه عملی در جهان نیستند ، آفریننده آن نیستند و مطلقا اشتغالی هم به آن ندارند . . . هر چه که حدوث یابد زیر سر اتم ها و ذرات است . . . البته وبدون شك خدایان وجود دارند .

مؤید وجود آنان ادراکاتی است که در خواب و بایبیداری بر ما دست می دهد ، و علت آنها واقعی است ؛ حتی می توانیم به آنها شکل بشری نسبت دهیم ، شکلی که زیباترین اشکال و زیاد تر به توافق با موجودات تکامل یافته است ، ولی مسئله اساسی این بابست :

در ادراک و تصور ما خدایان موجوداتی هستند خوشبخت و فنا ناپذیر ، بنابر این از نسبت دادن چیزی به آنها که متناقض با درمفهوم خوشبختی و ابدیت باشد ، باید خودداری می کنیم و بدین علت انتساب خشمگین شدن به آنان ، اراوست ، يك موجود بی مرگ و خوشبخت هیچگاه رنج و الم حس نمی کند و باعث درد و رنج کسی نمی شود و از دسترس خشم به دور است .

بنابراین در خدایان چیزی که باعث ترس ما شود وجود ندارد . این خدایان بی آنکه در سر خیال ید کردن به ما را داشته باشند در فضای خالی که جهان ها را از هم جدا می کنند ، در نهایت رفاه زندگی می کنند ، میری از غم و اندوهند و از صلح و صفا بهره مند می شوند و در نهایت اطمینان خاطر می که به هنگام تمتع از لذات برای آنها بوجود می آید ، زندگی ابدی دارند . . . وظیفه ما در مقابل آنها این است که باید طبیعت حقیقی آنها را بازشناسیم و از روی صدق و صفا آنها را به پرستیم .

سرزمینی را که اقوام مزبور بدان روی آورده بودند همانست که بعدها در آسیای صغیر و باختر ارمستان بوسیله هند و اروپائی ها اشغال شد. قوم اخیر گروهی از راه بسفرو واردانل و دسته‌های از شمال قفقاز بدانجا نفوذ یافتند. کلیه این اقوام چه آنان که از شمال و چه آنها که از جنوب آمده بودند در تمدن سومری های ساکن بابل جنوبی بدیده تحسین نگریسته آنجا را مرکز درخشان علم و صنعت می‌شناختند. در آغاز هزاره سوم ق م. بین النهرین از نظر سیاسی، مذهبی و معنوی کشوری کاملاً سومری بود. نفوذ سومری که نخست در طول خلیج فارس احساس گردید رفته رفته بسوی شمال باختری گسترش یافت.

ولی از اواسط هزاره سوم (حدود ۲۶۰۰) اعتبار بین النهرین مورد رد و انکار سومری ها قرار گرفت و نخستین موج سامی بر آن سرزمین فروریخت. این موج از مردم «اکد» که از جلگه های جنوب و جنوب باختری آمده بودند برخاست. اینان اگرچه در اندک مدت نیروی بسیار یافتند ولی از لحاظ علم و صنعت هرگز نتوانستند از پیش قدمهای خویش بگذرند. بدینگونه در اواخر هزاره سوم دوران جد سومری با نفوذ اکدی پدید آمد و تمدن عالی آنان با سقوط سلسله حمورابی در بابل (پس از ۱۸۰۰) از میان رفت. نظر باختلاف بارز میان مختصات اخلاقی دو قوم هیچگاه به ایجاد وحدت توفیق نیافتند و نیروی خلاقه سومری پیوسته توفیق داشت. مثلاً زبان مذهبی اهل بابل همان زبان سومری باقی ماند چنانکه بر اثر برتری روم قدیم در اروپا زبان لاتین در کلیسای کاتولیک بجا مانده است.

هزاره دوم ق م - جالب ترین دوران تاریخ آسیای صغیر بشمار میرود. دوقره کشف مهم الواح گلی اطلاعات درستی در این مورد در اختیار ما گذاشته است. الواح مزبور در «تل العمارنه» واقع در مصر بدست آمده و حاوی قسمتی از مکاتبات سیاسی دوتن از فراعنه «آمنوفیس سوم» و چهارم است با فرمانروایان جزء سوریه شمالی و «بغاز کتی» پایتخت امپراطوری هیت ها. زبان و خط مردم اخیر قسمتی بابلی بود. با پیدایش الواح مزبور دو مسئله حل شد یکی مهاجرت اقوام هند و اروپائی به آسیا، دیگر تشکیل دولت آسور، اوضاع اخلاقی و سیاسی و بالاخره تمدن شکفتن آن.

باستان شناسان قرن بیستم این توفیق بزرگ را یافتند که وجود دو امپراطوری بسیار کهن هند و اروپائی را بتصریح روشن سازند. دولت هیت ها در خاور آسیای صغیر که پایتخت آن بغاز کتی بوده دودوران ترقی و تعالی داشته یکی بین سالهای ۱۸۰۰ و ۱۶۵۰ و دیگری پس از زمانی فترت بین سالهای ۱۴۵۰ و ۱۲۰۰. در این فاصله یعنی سالهای ۱۶۵۰ و ۱۴۵۰ دولت دیگری از تخته «شوری» ها و «سوب آراین» ها یا امپراطوری «میتانی» در خاور کشور هیت ها تشکیل یافت.

«هیت» ها همان هندو اروپائی های باختری هستند که در اواخر هزاره سوم از راه دریای «تراس» آمده پیش و کم با «شانی» های ماقبل آریائی آسیای صغیر مخلوط شدند. برخلاف «در» «میتانی» استیلای هند و اروپائی از جانب خاور صورت گرفت بدین معنی که گروهی «ایران و هندی» از آن سوی قفقاز آمده در میان «شوری» های بومی نفوذ یافتند.

بر اثر کشفیاتی که بآن اشاره رفت امروز می توانیم علت ستیز «میتانی» را با «هیت» ها بر سر سوریه شمالی (بیش از الحاق بکشور هیت ها جزو میتانی بوده) و همچنین با آسور در یابیم. در جریان این جنگها سوریه شمالی رفته رفته مرکز کشمکش و تعیین سرنوشت خاور زمین گشت و ضمناً در همان اوان شالوده تاریخ آن نیز ریخته شد. سرزمین شکفتن بی چوب، بی سنگ و بی بهره از

کانهای فلز بین‌النهرین ازجهه مواد اولیه بستگی و نیاز بسوریه شمالی و آسیای صغیرداشت . این عبارت که نوشته یکی از مورخان آگاماست بسیاری ازچیزهارا روشن میسازدحتی آنچه را که مربوط باوضاع سیاسی آن عصر می باشد .

راه یافتن به سوریه شمالی واز آنجابدربای مغرب (مدیترانه) برای کلیه دولتهای بین‌النهرین موضوع حیاتی بود . جنبش اقوام بجانباختر باجنبشهای شمالیان بسوی جنوب وبالعکس مواجه بود وسوریه را بصورت معبری بین آسیای صغیر ومصر درآورده بود . اقوام مختلف از «میتانی» و «هیت» ها تا «هیکس» های شمالی ومصریان جنوبی از آن مهربر استفاده می کردند .

دولت آسور را درحوالی سال ۱۴۰۰ هنگام جنگ برسر تصرف سوریه شمالی پیشرفت تازه ای نصیب شد ولی توفیق واقعی آن درحدود سال ۱۱۰۰ پس از سقوط پیاپی «میتانی» ، «هیت» ها (اقوام جدیدی که از جانب باختر آمده بودند درحوالی ۱۲۰۰ امپراطوری دوم آنان رامنهضم ساختند) و «کاسی» ها که از اشراف بابل بودند محرز گشت . این هنگام «تیکلاتیلسر» اول می گوئید تاسوریه شمالی را که از دیرباز مورد منازعه بود بتصرف درآورد وبدین منظور تاسواحل فنیقیه پیشرفت ولی موج تازه ای از اقوام سامی یعنی آرامی ها مانع شدند که در کار خود توفیق کامل یابد ، امپراطوری که بدینگونه پدید آمد (مقصود دولت آسور وسطی است که پیش از آسور جدید تشکیل یافته بود) آخرین دولت بزرگ سامی آسیای صغیر بود که بر اساس روستائی اداره میشد .

پس از آن بابل و آسور بترتیب بر دنیا استیلا یافتند و بعدها مورخان توانستند آنها را بتمام معنی به روم و بیزانس تشبیه کنند . از نظر علم نژاد شناسی آسور بخاطر اقوام گوناگونی که پیوسته در آن مستقر بودند بصورت مسئله ای مختلط و دشوار درآمده . فشر آسیائی ماقبل آریائی آن با اقوامی که بعدها آنان را گرفتند چنان مخلوط شده که ناگزیر باید از آن بعنوان نژادی با خون مزوج ، زبان سامی و تمدن آمیخته یاد کرد ضمناً آسور را نیز از لحاظ وضع علوم به بیزانس تشبیه کرد . آسوری ها که در پایان دوران متمدن تکامل معنوی در خاور نزدیک راه یافتند مردمی عتیقه شناس و عتیقه دوست وصاحب مجموعه های مختلف بودند چنانکه « آسور بانیهال » آخرین پادشاه آسور در کاخ خود کتابخانه بزرگی داشت که کلیه اسناد و مدارک مربوط بتاریخ پیشین در آن گردآوری شده بود . توسعه امپراطوری وسطی آسور بخاطر جنگی که در دوجبه ادامه داشت مدنی بتعویق افتاد . دولت آسور میبایست از یک سو درسوریه شمالی با اقلیتهای سیاسی متشکله پس از میتانی ودولتهای آرامی مبارزه کند و از سوی دیگر با دشمنی تازه در نواحی شمالی یعنی امپراطوری « اورارتو » که در اواسط قرن نوزدهم اعتبار و نیروی بسزا یافته بود . امپراطوری مزبور در طول یک قرن برسر تصرف سوریه شمالی رقیب سرسخت آسور بود .

دوران جنگ بین آسور و اورارتو مقارن با سلطنت « سمیرامیس » (بزبان آسوری شموزامات) بود . سمیرامیس همسر « شمشی آداد » پنجم (۲۵ - ۸۲۶ تا ۱۰ - ۸۱۱) و مادر « آدادنیرازی » سوم بود . پسرش که در حدود سال ۸۲۲ تولد یافته بود پس از مرگ پادشاه پدر (۷۸۳ - ۸۱۱) بجای وی نشست . مادرش در دوران نابالغی او سمت نیابت سلطنت داشت (۸۰۶ - ۸۱۱) و بقولی (۸۰۵ - ۸۱۰)

سمیرامیس از اهل بابل بود . محقق نیست که از دودمان سلطنتی بوده یانه ولی گمان میرود که چنان بوده است . همچنین معلوم نیست که چگونه به آسور آمده و شاموی را بسال ۸۲۵ -

همسر خویش خوانده است. شاید «شمشی آداد» میخواست با این کار به استیلاي خویش در بابل که آن زمان دستخوش جنگ داخلی بود جنبه شرعی بخشد.

لوح سنگی مستطیل که باستان شناسان آلمانی در حفريات آسور بین دو ردیف متوازی سنگ از همان جنس سنگ لوح یافته اند بدون تردید مربوط بدوران پنج ساله نیابت سلطنت سمیرامیس میباشد. يك ردیف حاری نام شاهان و ردیف دیگر حاری نام کارگزاران امپراطوری آسور است. در ردیف اسامی شاهان تنها يك نام زن خوانده میشود و آن سمیرامیس است. بر لوح چنین نقر شده:

لوح شهورامات .

همسر شمشي آداد .

شاه جهان ، شاه آسور .

مادر آداد نیراری .

شاه جهان ، شاه آسور

عروس سلیماناسار

شاه چهار اقلیم دنیا

از زنهای دیگر بعنوان همسر شاه نام برده شده. این لوح سلطنتی که به سمیرامیس اختصاص داده شده ثابت میکند که مقام ملکه داشته و سلطنت وی یگانه نمونه فرمانروائی زن بر امپراطوری آسور است.

از سال ۱۰ - ۸۱۱ تا ۵ - ۸۰۶ سمیرامیس بعنوان نیابت سلطنت با اختیار مطلق با امپراطوری آسور فرمانروائی کرده و از آن پس تا فرارسیدن مرگش که بشحقیق بمداز سال ۷۸۷ اتفاق افتاده با شرکت پسرش اختیارات در دست داشته است و معلوم نیست که بر اثر شرکت در سلطنت میان مادر و فرزند ناسازگاری و اختلافی روی نموده باشد. در کتیبه « سبا » آغاز پادشاهی آداد نیراری سال ۵ - ۸۰۵ تعیین گردیده بی آنکه نامی از مادرش برده شده باشد، این کتیبه در ایالت « رازیپ » از ایالات امپراطوری آسور بفرمان « نیر گالیریس » حاکم ایالت مزبور تهیه شده. از این رو حدس زده اند که مردم يك قسمت از کشور یعنی بین النهرین علیا از بلك حلقه فرات هوا خواه پسر و ساکنان قسمت دیگر طرفدار مادر بوده اند. چیزی که یقین پیوسته اینک انتقال بیکر « نبو » معبود بابلیان از شهر « برسیپا » به « کالاک » پایتخت آسور (ویرانه های آنرا امروز نمیرود میخوانند) بفرمان سمیرامیس انجام یافته. عبارت منقور بر مجسمه های ایزد جدید نیز بدستور حکمران ایالت و بنام آداد نیراری و « اختیار دار کاخ او » یعنی سمیرامیس صورت گرفته. سمیرامیس پیروان مذهبی را ترغیب و تشویق میکرد که جز به « نبو » ایمان و اعتماد نداشته باشند. از آنچه گفته شد می توان نتیجه گرفت که سلطنت بین مادر و فرزند مشترك بوده و سمیرامیس در کنار آداد نیراری موقعیتی مشابه موقعیت ملکه های سرزمین چین داشته است.

با انتقال آئین نبو از کشور مبدا به آسور سمیرامیس در گردآوری دودشمن سرسخت پیشین یعنی آسوری ها و اکدی ها در زیر لوای امپراطوری آسور نقشی مؤثر باخته و کمکی بسزا کرده است. همسر سمیرامیس اندکی پیش از مرگش پس از چند مداخله نظامی پادشاه بابل را از تخت بزیر کشید و وی را با سارت به آسور برد.

انتقال آئین نبو یکی از کارهای ماهرانه و برجسته ملکه آسور در سیاست داخلی نیز بشمار

می‌رود. سمیرامیس از دل و جان خواهان رساندن وطن شوهر و فرزندش بپایه علم و صنعت بابل بود. در نتیجه اقدامات او آداب‌نیرازی با بابلی‌ها از درمدار درآمد واجازه داد تا آنچه را از بابل برده‌بودند بدانجا بازگردانند.

سمیرامیس که پیوسته خواستار خیر و صلاح در امور مذهبی و معنوی میهن اصلی خویش نیز بود برای پیشرفت اسلوب ایجاد ترعه و نهر سازی در بین النهرین مانند یک فرد دلسوز بابلی کوشید و در اوضاع مادی آن سرزمین هم بهبودی هائی پدید آورد. کارهای سودمند سمیرامیس را در دوران «هردت» نیز از روی قدردانی ستوده‌اند. برای هردت که او را پدر تاریخ می‌خوانند اهالی بابل و آسور ملتی واحد بوده‌اند و از آنان بعنوان آسوری نام برده. سمیرامیس را نیز پنج نسل پیش از «تئو کریس» همسخت النصر دانسته و بسپوسبیری از کارهای نیک این شاه بزرگ بابل را بوی نسبت داده است. سمیرامیس در سیاست خارجی هم دست داشته و در جنگهای آسور که در دو جبهه جریان داشت و بالاتر بدان اشاره رفت مداخله میکرده است. نبردهای مزبور از طرفی در شمال و باختر علیه اهالی «اورارتو» و پس از سال ۸۱۰ با مادها که در باختر «اورارتو» (ارمنستان) مستقر شده بودند و از طرف دیگر در باختر و جنوب بر ضد شاهزادگان سوریه در گرفته بود. صرف نظر از سال ۱۰ - ۸۱۱ که سمیرامیس تازه پای در میان نهاده بود باقی دوران زمامداریش در جنگ و ستیز گذشت. در سال ۵ - ۸۰۶ پسرش زمام کشور را بدست گرفت و بجنگ با «آریاد» (در شمال آلپ) و سپس در جنوب بپیکار با فلسطین و بخصوص با دمشق تا سواحل دریای مدیترانه پرداخت. در مدت سلطنت پسرش بیش از هشت جنگ با مادها روی داد ولی ظاهراً این زد و خورد ها حوادث فرعی نبردهای با اهالی «اورارتو» یعنی دشمنان عمده شمالی بشمار می‌رود. اینان قبلاً نیز بدست «سلماناسار» سوم پدر شوهر سمیرامیس سرکوبی شده بودند ولی از هیچیک از جنگهای مزبور نتیجه‌ای را که آسوری‌ها می‌خواستند حاصل نشد، و پس از مرگ آداب‌نیرازی سوم که موجب ایجاد فطرت در سلسله شاهان آسور شد «اورارتو» بر آسیای صغیر استیلا یافت ولی استیلایش جز اندک زمانی نپایید.

سمیرامیس که بانویی نیرومند و فعال بوده شاید همراه همسر و فرزندش بمیدان نبرد نیز میرفته چنانکه در مصر خواهر بطلمیوس چهارم که همسر او نیز بود باشوهر بجنگ می‌رفت. رومیان زمانی را که در کنار جنگجویان بمیدان کارزار میرفتند و آنان را بدلیبری و پایداری تر غیب می‌کردند «Mater Castorum» می‌خواندند.

پس از سمیرامیس دبری نپایید که افسانه دامنگیر شخصیت تاریخی او شد و وی را همسر «تی‌نو» مؤسس افسانه‌ای امپراطور آسور و بنیان گذار شهر نینوا ساخت. از آن پس سمیرامیس در نظر مردم در قالب مختلف جلوه‌گر شد، بیشتر داستانهای افسانه‌ای منسوب به سمیرامیس از دوران باستان بجا مانده و در یافتن چهره واقعی او را تقریباً ممتنع ساخته زیرا «کتزیاس» که در حوالی سال ۴۰۰ میزیسته و پزشک مخصوص شاهنشاه ایران اردشیر بوده طبق سنن ادبی ایونی ملکه مشهور آسور را دیگر گونه ساخته و بوی صورتی دیگر داده. می‌توان حدس زد که در افسانه‌های قبل از «کتزیاس» روایات ایرانی دهان بدهان گشته و بالاخره در خلال داستانهای منظوم مادی گسترش یافته است، در صورتیکه این تعبیر درست باشد باید قبول کرد که اصولاً افسانه پردازی بر اساس داستانهای حماسی منظوم قدیم هند و اروپائی پدید آمده. منظومه‌های حماسی مزبور بی‌شک از مادها و نظیر منظومه‌های یونانی «هرم» بوده است.

در باره سمیرامیس مانند بسیاری از موارد دیگر افسانه با اساطیر مذهبی درهم آمیخته مثلاً داستان «ایشتار» (آستارت) ربه‌النوع‌عشق در افسانه های مربوط بوی نیز راه یافته . در این قالب‌ملکه آسور را دور از بابل و آسیای صغیر می‌یابیم که در دوران نخستین استیلای پارسیان در ایران‌سرشناس و محبوب بوده . در داستانی دیگر که با روایت کتزیاس اندک تفاوتی دارد سمیرامیس در جامه زنی هرچائی جلوه گر شده که زیبایی خیره‌کننده‌اش عشق شاه را بوی برمیآید . طبق افسانه پردازی کتزیاس ملکه آسور سخت دل‌باز بوده . و تقریباً مانند «ایشتار» معشوقهای خویش را پس از کام ستانی میکشته . چنانکه میدانیم این موضوع برای پرداختن افسانه بسیار معمول بوده و اندیشه وجود زنان مشغوم، در مخیله مردم پرورنده است .

يك روایت شگفت نشان میدهد که چگونه نخستین شالوده افسانه بدست مادها ریخته شد و آن اینکه چون سمیرامیس در نبردهای شمال و باختر شرکت میجست لباسی ابداع کرده بود که با پوشیدن آن امکان نداشت زن از مرد شناخته شود. این جامه سهل‌الاستعمال بعدها تنها مقبول مادها افتاد بلکه پارسیان نیز آنرا مورد استفاده قرار دادند. از اینرو اختراع شلوار که پوشیدن آن از دیرباز میان مردم شمال معمول بود به سمیرامیس نسبت داده شده. شاید این نسبت از آن بوده که در تاریخ ملکه آسور نخستین بانوئی شناخته شده که در میدان کارزار حاضر میشده و پیوسته در حصول پیروزی عاملی مؤثر بوده است .

و اما روایات افسانه‌آمیز دیگر را درباره سمیرامیس با توجه بمنشأ آن میتوان شناخت . از آنجا که اهل بابل بوده در افسانه وی را بنیان‌گذار بابل و شگفتی‌هاش، و نیز مؤسس يك سلسله بابل‌ی دانستماند. از طرفی کتزیاس تصور ایجاد «باغهای معلق» بابل را بدست سمیرامیس صریحاً رد کرده. طبق نوشته های «برسو» (حدود ۲۸۰ ق. م.) باغهای مزبور بفرمان بخت‌النصر برای همسرش که از اهل ماد بوده ساخته شده تاوی را بیاد میهن کوهستانی‌اش اندازد .

روایت اخیر منشأ مادی افسانه را روشن میسازد . یونانیان یعنی ایونی های آسیای صغیر افسانه مزبور را گرفته و انتشارش داده‌اند. ممکن نیست افسانه مورد بحث پرداخته آسوی‌ها باشد زیرا اگر از آنان بود نه سمیرامیس را بجای همسر نی‌نو می‌گذارند و نه وی را بنیان‌گذار امپراطوری خویش میخواندند .

دیری نپائید که افسانه پردازی از مادها بمتفقینشان در نبرد با آسور- یعنی مردم اورارتو- رسید. شهر «وان» که در کنار دریاچه‌ای بهمین نام واقع است نزد اهالی ارمنستان که جانشینان مادها بشمار میروند به «شهر سمیرامیس» معروف است و مجرای آبی را که بدستور «مینوآ» شاه آن سرزمین، هم زمان با آدادنیرادی سوم احداث شده «آب سمیرامیس» می‌نامند . مجرای مزبور هنوز برجا و کاملاً قابل استفاده است. بالاخره آثار شگفتی‌را که در دل صخره های آن نواحی بجا مانده و بطور یقین بعضی قدیمی‌تر از زمان ملکه آسور و برخی هم زمان باوی ولی بدست سرسخت‌ترین دشمنان آسور یعنی مردم اورارتو پدید آمده از سمیرامیس میدانند .

نشانه ارزش واقعی سمیرامیس نقش مهم اوست در افسانه و اشعار ایرانی‌ها ، ساکنان اورارتو و احواف آنان، ارمنی‌ها، یونانی‌ها (ایونی‌ها) و حتی مصری‌ها در منظومه حماسی مربوط به نی‌نو .

اگر مدارک تاریخی و کاوشهای باستان شناسان اروپائی و امریکائی در سرزمین آسور نبود شخصیت سمیرامیس که از افسانه لطمه بسیار دیده و در گرو گشته یکبارہ محو میشد. مدارک معتبر موجود